



## Chasing Papi

## تعقیب کردن پاپی

می‌گیرد تا اینکه ماموران FBI دزدای را دستگیر می‌کنند و سی و لورنا و پاتریشیا موفق می‌شوند پولها را به ماموران پس دهند. پس از ماجراجویی، آنها تصمیم می‌گیرند که پاپی را ترک کنند و هر کدام دنبال خواسته‌های شخصی خود. که در طی این ماجرا به آنها پی برده‌اند. بروند.

**تعقیب کردن پاپی** همانگونه که از عنوان فیلم برمی‌آید فیلمی است سرگرم‌کننده و البته سطحی. دختران زیبای لاتینی فیلم را احاطه کرده‌اند و بیننده جز آن سه چیز دیگری در فیلم نمی‌بیند.

این فیلم اولین تجربه فیلمنامه نویسان. کارگردان است و البته هیچکدام گام امیدوارانه‌ای برای سینمای آمریکای لاتین برنداشته‌اند. **تعقیب کردن پاپی**، نسخه لاتینی سریالهای تلویزیونی و سطحی آمریکاست.

موسیقی لاتینی، بازیگران لاتینی لهجه بد لاتینی و همین تنها نکته مثبت فیلم تیراژ شروع و انیمیشنهایی است که در دقیقه ابتدای فیلم لا به لای فیلم زنده دیده می‌شود. این انیمیشن‌ها ادامه پیدا نمی‌کند و یکدفعه از کل فیلم حذف می‌شود.

اگر این انیمیشن‌ها در فیلم بیشتر استفاده می‌شد (یعنی به همان شیوه تا انتهای فیلم) **تعقیب کردن پاپی** را به فیلمی تجربی و دلپذیر تبدیل می‌کرد.

این فیلم در صحنه‌های نخست، یادآور بونیک بونیک جری لوئیس و تونی کوریتس است. البته زنان فیلم **تعقیب کردن پاپی** همچون زنان فیلم بونیک بونیک فریب نمی‌خورند و خیلی زودتر به ماهیت اصلی نامزد خود پی می‌برند و به تنهایی داستان را پیش می‌برند. در بونیک بونیک تونی کوریتس تمام مدت سعی می‌کرد ماجرا را از هر سه مخفی نگه دارد و زنان در انتها به ماجرای اصلی پی می‌برند. نتیجه هر دو فیلم یکی است. زنان نامزد فریبکار خود را ترک می‌کنند و بدون حسادت رابطهای دوستانه بین هر سه شکل می‌گیرد. این بهترین پایان است.

**کارگردان:** لیندا مندوسا  
**نویسندگان فیلمنامه:** آلیس بالیام، لیز سارنر و...  
**مدیر فیلمبرداری:** زاویر پرس گرویت  
**موسیقی:** امیلیو استفن  
**مدت زمان فیلم:** ۸۰ دقیقه

**محصول:** ۲۰۰۲ آمریکا. رنگی / زنده. انیمیشن  
**بازیگران:** سوفیا ورگارا (سی سی)، روزلین سانچز (لورنا)، جیسی ولاسکوئز (پاتریشیا)، ماریا کونچیتا آلتوسو (منشی پاپی)، لیسا ویدال (مامور FBI)، دی. ال. هابلی (ریکی)، فردی (دوست ریکی)

**خلاصه داستان:** پاپی، جوانی بسیار خوش تیپ و اهل آمریکای لاتین است و لی در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کند. او همزمان با سه دختر از سه ایالت مختلف نامزد کرده است: سی سی پیشخدمتی اهل میامی که رقاصی بسیار خوب است، لورنا وکیل موفق از اهالی شیکاگو و پاتریشیا دختری از خانواده‌ای سرشناس و ثروتمند. سی سی، پاتریشیا و لورنا هر کدام از وجود دیگری بی‌خبرند تا اینکه هر سه تصمیم می‌گیرند برای تعطیلات آخر هفته نزد نامزد خود در کالیفرنیا بروند. آن سه یکدیگر را در خانه پاپی بسیار غافلگیرانه ملاقات می‌کنند و این در حالی است که پاپی هنوز به خانه نیامده و از ماجرا بی‌خبر است. او وقتیکه به خانه برمی‌گردد با دیدن آنها شوکه می‌شود و در اثر خوردن داروی خواب آور به خواب عمیقی فرو می‌رود و سی سی، لورنا و پاتریشیا هر سه سعی می‌کنند از پاپی مراقبت کنند.

مامور FBI خانه پاپی را زیر نظر دارد بنابراین دختران تصمیم می‌گیرند با پاپی خانه را ترک کنند. در این حین اتفاقاتی برای آنها می‌افتد و آنها درگیر ماجرای دزدی پول کلانی می‌شوند. دختران سعی می‌کنند پول را به زندان نسپارند و تعقیب و گریزی شکل



**فرشتگان چارلی: رویارویی کامل**  
**Charlie Angels: Full Throttle**

**کارگردان:** مک جی  
**لویدسندگان:** فیلمنامه: جان آگوسته کورماک و مارین ویبرلی  
**مدیر فیلمبرداری:** راسل کارپنتر  
**موسیقی:** انوارد شیرمر  
**مدت زمان فیلم:** ۱۰۶ دقیقه  
**محصول:** ۲۰۰۳ آمریکا، رنگی  
**بازیگران:** لوسی لیو (الکس)، درو بریمور (دیلن)، کامرون دیاز (ناتالی)، برنی مک (بازلی)، جان فورسایت (صدای چارلی)، دمی مور (مدیسن)، جان کلیس (پدر الکس)، مت له بلنک (جیسن)

**خلاصه داستان:** الکس و دیلان و ناتالی، سه کارآگاه زیبا و باهوش، برای چارلی کار می‌کنند. آنها ماهموریت می‌یابند تا دو حلقه کوچکی را که در جایی خطرناک نگهداری می‌شود، بیابند. این دو، حلقه اطلاعات آدمهای شبکه‌های جاسوسی را برملا می‌کنند. الکس، دیلان و ناتالی پس از کشته شدن پنج تن از شخصیت‌های مهم این شبکه‌ها، وارد ماجرای خطرناک می‌شوند و طی این ماجرا بازلی آنها را یاری می‌دهد. آن سه با مدیسن، فرشته‌ای که از مقام خود سقوط کرده است، درگیر می‌شوند. اما پس از عملیات بسیار سختی موفق می‌شوند آن دو حلقه را بیابند و به مقصد برسانند.

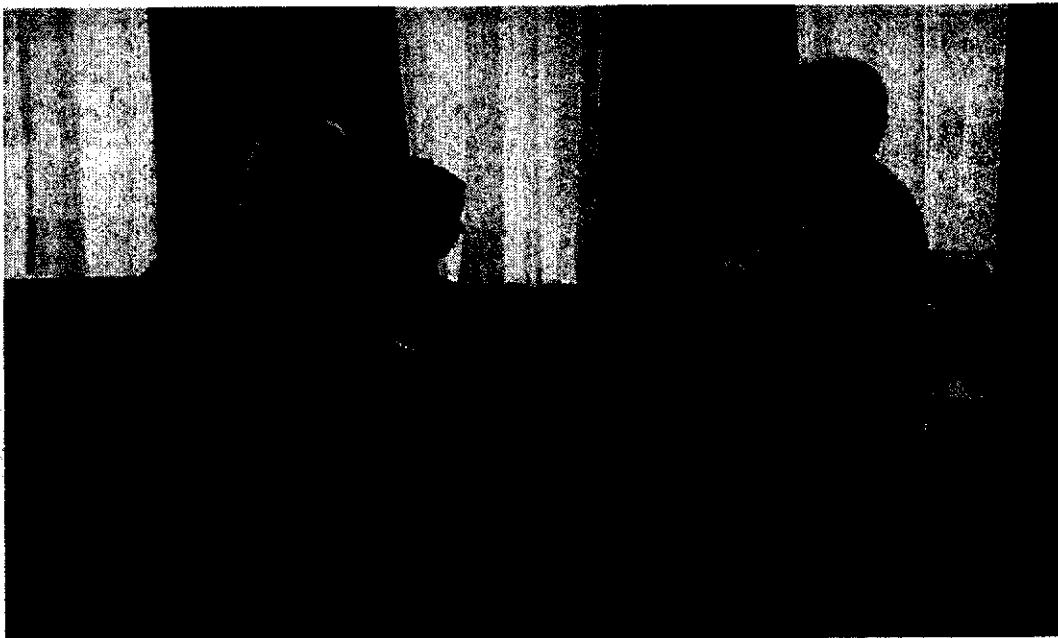
**فرشتگان چارلی: رویارویی کامل** فیلم بدی است. فیلمساز خواسته است بوسیله سه ستاره موفق و جذاب سینمای هالیوود، که در نقش دختران زیبا و مدرن شهری کلیشه شده‌اند، سنت شکنی کند و ستاره‌ها را در قالب تیپ‌های جدید معرفی نماید. او در قسمت اول این فیلم موفق شده است، ولی نتوانسته موفقیت سال ۲۰۰۰ **فرشتگان چارلی** را تکرار کند. (هر آنچه که تکرار شود، خسته کننده می‌شود مگر اینکه خلاقیت اتفاق بیفتد).

**فرشتگان چارلی: رویارویی کامل** داستان قابل توجهی ندارد. این مساله هیچ اشکالی ندارد. اشکال اصلی این است که داستان، ماجرای هم نلزد یعنی فرشتگان کار خاصی انجام نمی‌دهند. هیچ حرکت و مبارزه خاصی از آنها نمی‌بینیم. بازی ستاره‌ها بد است. آنها نمی‌دانند باید چکار کنند و خیلی سر در گم‌اند.  
**فرشتگان چارلی** قرار است فیلمی کم‌دی باشد، اما نیست. نکته قابل توجه فیلم این است که، شاد و شنگ است! یعنی **Fun** و این از دیدگاه تین‌ایج‌های آمریکایی فوق‌العاده است و مسلماً **فرشتگان چارلی** برای آنها ساخته شده است، تا به سینما بروند و سرگرمی داشته باشند.

**The Foreigner** خارجی

**کارگردان:** مایکل لبلوینس  
**نویسنده فیلمنامه:** درن ا. کمپبل  
**مدیر فیلمبرداری:** مایکل سلاویس  
**موسیقی:** مایکل لوید  
**مدت زمان فیلم:** ۹۶ دقیقه  
**محصول:** ۲۰۰۳ آمریکا، رنگی  
**بازیگران:** استیون سیگال (جانانان کولد)، مکس راین (دید نوار)، شرمز آگوستین (آقای میمس)، هری ون گورکن (جروم ون ایکن)، جفری پیرس (شان کولد، برادر جانانان)، آنا. لویس پلومن (مردیت ون ایکن، همسر جروم)

**خلاصه داستان:** جانانان کولد، کارآگاه خصوصی بین‌المللی است که قرار است بسته‌ای را از فرانسه به آمریکا برساند. در طی سفرش در آلمان، عده زیادی با انگیزه‌های مختلف درصدد بدست آوردن این جعبه هستند. جانانان پس از شناسایی مرد مورد نظر جعبه را از دست او دور نگه می‌دارد و پس از کشف محتویات ذرون جعبه و از بین رفتن تمام مدعیان، به سمت آمریکا حرکت می‌کند. **خارجی** فیلم هالیوودی بسیار کهنه‌ای است. تاریخ سینمای هالیوود در دهه ۸۰ شاهد فیلم‌های جاسوسی بی‌شماری بوده و تمام انگیزه‌های کثیف و خطرناک سیاست را مرور نموده است. حتماً حرف جدیدی وجود دارد که سینمای موفق هالیوود (از نظر تمدل مخاطب) بتواند ارایه دهد. ولی **خارجی** هیچ وجه جدیدی برای نمایش ندارد و آنقدر تکراری است که دیدن فیلم با ندیدن آن هیچ فرقی نمی‌کند. دیدن استیون سیگال در نقش تک قهرمانی که همه دنیا را نجات می‌دهد بیشتر به یک کمدی می‌ماند. او آنقدر مرد خوبی است که حتی کسی را نمی‌کشد و تازه به همه بخصوص همسر آدم بده کمک می‌کند. آنقدر آدم در فیلم کشته می‌شود که واقماً شمردن آن کاری است پس دشوار و این آدم‌ها آنقدر آسان کشته می‌شوند که معلوم است فیلمنامه‌نویس هیچ اندیشه باورپذیری نداشته و حتی از کلیشه‌های جواب پس داده هم خوب استفاده نکرده است. کاری که کارگردان با نماهای اسلوموشن و فست موشن انجام داده است (البته همچنان تقلیدی روشنی است از مورتیه‌ای برای یک رویا) به نظر می‌رسد می‌خواهد **خارجی** را با یک داستان کلیشه‌ای به فیلمی متفاوت تبدیل کند! اما نه تنها این اتفاق نیفتاده بلکه بیشتر توانایی کارگردان را نشان داده است و البته موسیقی فیلم که خیلی سعی کرده به ساختار ناموفق و از هم پاشیده فیلم کمک کند و هر چند خود به تنهایی موسیقی خوبی است ولی آنقدر بر فیلم سنگینی می‌کند و آنقدر حس و شنیده می‌شود که به هیچ عنوان نمی‌تواند موسیقی متن فیلم باشد.



## Abandon

## ترک کردن

**نویسنده فیلمنامه و کارگردان:** استفن گاهان بر اساس داستان پاییز آدام نوشته شان دزموند  
**مدیر فیلمبرداری:** متیو لیباتیک  
**موسیقی:** کلینت منسل  
**زمان:** ۹۹ دقیقه  
**محصول:** ۲۰۰۲ آمریکا - رنگی  
**بازیگران:** کتی هولمز (کتی برک)، بنجامین برت (کاراگاه هندلر)، چارلی هانم (امبری لارکن)، زوئی دنسل (سمنتا)، مالانی لینسکی (جولی)، گابریل من (هریسون هبرت) و گابریل یونین (آماندا).

**خلاصه داستان:** کیتی برک در یکی از دانشگاههای مشهور نیویورک تحصیل می‌کند. او در شرف فارغ‌التحصیلی است و تمام وقت خود را بر پایان‌نامه خود متمرکز کرده است. همزمان کارآگاهی به نام هندلر مأمور تحقیق درباره دوست پسر سابق کتی (امبری لارکن) می‌شود که دو سال پیش ناپدید شده است. او وارد این دانشگاه می‌شود با تمام کسانی که امبری را می‌شناختند، صحبت می‌کند. شروع کار تحقیقی هندلر، باعث آشفته شدن ذهن کیتی شده و او را دچار مشکل می‌کند. کیتی مدام خاطرات گذشته خود را به یاد می‌آورد و تمام مدت با یاد امبری به سر می‌برد. پس از مدتی، حس می‌کند که امبری بازگشته است. او این مسأله را با هندلر در میان می‌گذارد و هندلر از او می‌خواهد تا قراری با امبری بگذارد. کیتی، هندلر را به مخفیگاه امبری می‌برد. خبری از امبری نیست و فقط تصورات کیتی بوده است. هندلر سعی می‌کند کیتی را متقاعد سازد که امبری در آنجا حضور ندارد. هندلر که رابطه عاطفی با کیتی برقرار کرده به او می‌گوید که بتی او را ترک کند. کیتی این بار جنایت دو سال پیش را دوباره تکرار می‌کند و هندلر را می‌کشد. (او دو سال پیش هنگامیکه امبری می‌خواست، او را ترک کند، جنایتی در همین مکان و همین روش مرتکب شده است). کیتی فارغ‌التحصیل می‌شود و در شرکتی شروع به کار می‌کند. او یا مدیر شرکت رابطه عاطفی برقرار می‌کند. مدیر شرکت پس از مدتی به کیتی می‌گوید که باید او را ترک کند.

ژانر غالب فیلم، ژانر معمایی - جنایی است. اما آقای گاهان فیلمنامه‌ای آشفته نوشته است. او که فیلمنامه‌نویس قهاری است

و حتی برنده اسکار بهترین فیلمنامه برای قاچاق شده است این بار به دلیل دغدغه کارگردانی، کمتر به فیلمنامه پرداخته است. در این فیلم، کارگردانی آقای گاهان خیلی بهتر از فیلمنامه ایشان است. شخصیت‌های فیلم آنقدر آشفته طراحی شده‌اند که نمی‌توان فهمید هر کدام در ژانر معمایی چه جایگاهی دارند. سه شخصیت اصلی فیلم (و به طور کلی هر فیلم معمایی / جنایی) قاتل (کتی برک)، مقتول (امبری لارکن) و کارآگاه (هندلر) هستند. شخصیت کیتی برک آشفته‌ترین شخصیت و در عین حال قهرمان فیلم است. او باید بیماری روانی باشد که اولین بار تصادفی و دومین بار به دلیل اختلالات روانی دست به جنایت می‌زند. اما کیتی به هیچ عنوان شخصیتی روان پریش نشان نمی‌دهد. یعنی اصلاً انگیزه باورپذیری برای انجام قتل کیتی وجود ندارد. او باید دختر جوان و عاشقی باشد که به دلیل پشت پا زدن معشوق به این عشق جنایت می‌کند و پس از آن دچار مشکلات روانی می‌شود. اما کیتی به هیچ عنوان نماینده این جوان عاشق نیست و به هیچ عنوان مشکلات باورپذیری ندارد. امبری لارکن شخصیت کمتر آشفته و باورپذیرتر فیلم است. امبری بیشتر از ذهن آشفته کیتی بیرون می‌آید و هر کاری را هم انجام می‌دهد به حساب تصورات کیتی گذاشته می‌شود. او شخصیت جذاب و معمایی است و ناپدید شدن او هم معمایی باقی می‌ماند. کارآگاه هندلر هم به هیچ عنوان شبیه کارآگاهان آشنای ژانر معمایی / جنایی و حتی مخالف آنها هم نیست. یعنی شخصیتی نیست که عمداً خواسته باشد سنت شکنی کند و خود را (مثل آل پاچینو در سرپیگو) شبیه کارآگاه‌های کلیشه شده و آشنای فیلمها ننماید. او آشفته طراحی شده است و در اصل هیچ کاری در فیلم انجام نمی‌دهد و تاهیری در روند داستانی فیلم ندارد. فقط در صحنه‌ای که توسط کیتی کشته می‌شود از او استفاده درست شده است. به هیچ عنوان در طول فیلم کیتی را قاتل تصور نمی‌کنیم و این معما در صحنه قتل روشن می‌شود. این مسئله شوکی به بیننده وارد می‌کند که نه تنها جالب نیست بلکه دلخراش و آزار دهنده است. بیننده در تمام مدت فیلم با کیتی همذات پنداری ژرفی می‌کند و حتی پس از صحنه قتل به همذات پنداری خود ادامه می‌دهد تا انتهای فیلم. نقطه قوت فیلم که بسیار هم بر آن سنگینی می‌کند، موسیقی فوق‌العاده آن است. کلینت منسل آهنگساز فوق‌العاده‌ای است. او با موسیقی معمایی خود بر ژانر فیلم مهر تائید می‌کوبد. منسل آهنگساز فیلمهای درخشان و متفاوت مورتیه‌ای برای یک رویا و پی (هر دو به کارگردانی درن آرنوفسکی) است.



کارگردان: دنزل واشنگتن

نویسنده فیلمنامه: آنتوان فیشر بر اساس کتابی به نام Fish

Finding نوشته فیشر

مدیر فیلمبرداری: فیلیپ روسلت

موسیقی: مایکل دانا

مدت زمان فیلم: ۱۱۷ دقیقه

محصول: ۲۰۰۲ آمریکا - رنگی

بازیگران: درک لوک (آنتوان فیشر)، دنزل واشنگتن (دکتر

جروم دیونپورت)، جوی برانیت (شرول)، سلی ریچاردسن (پرتا، زن

دکتر)، نولا نلسن (خانم تیت)، یولاندرا رس (نادین)، وایولا دیویس

(مادر آنتوان)

**خلاصه داستان:** آنتوان فیشر، جوان سیاهپوست عضو نیروی

دریایی ارتش آمریکا است و بسیار عصبی و پرخاشگر به نظر می آید.

او مدام با دیگر اعضای کشتی دعوا می کند و این مسئله باعث می شود

برای ملوا نزد روانپزشک نیروی دریایی فرستاده شود. دکتر دیونپورت

به آنتوان کمک می کند تا با شرول، دختری که در نیروی دریایی کار

می کند، رابطه عاطفی برقرار کند. او با تشویقها و کمکهای دلسوزانه

دکتر روانپزشک موفق می شود گذشته خود را مرور کرده و خانواده اش

را بیابد. پدر آنتوان قبل از به دنیا آمدن او توسط دوستش کشته

می شود. آنتوان دو ماه بعد در زندان زنان به دنیا می آید. مادرش او

را به یتیم خانه می سپارد. او توسط خانواده دیگری بزرگ می شود و

آنقدر آزار و اذیت می بیند تا بالاخره آنها را ترک و در نیروی دریایی

ارتش آمریکا ثبت نام می کند.

دنزل واشنگتن هم به گروه بازیگران کارگردان اضافه شد. او در

این فیلم داستان خود را نسبتاً خوب بیان کرده و در حد توان از

قابلیت های داستانی سینما استفاده نموده است. مشکل اصلی

دنزل واشنگتن برای کارگردانی فیلم ناشستن سلیقه و نگاه زیباشناسانه

و حتی خلاقیت در کارگردانی است. او گرچه بازیگری خلاق و هنرمند

است ولی نتوانسته به کارگردانی خلاق و هنرمند تبدیل شود. او در

حد کارگردان متوسط هالیوود باقی می ماند که فقط داستان تصویری

می گویند و هیچگونه دخالتی در خلق لحظه های به یاد ماندنی از خود

نشان نمی دهند. دنزل واشنگتن هیچ نظر خاصی درباره آفریقایی های

آمریکا ندارد. به نظر واشنگتن رنگ پوست هیچ تاثیری در سرنوشت

انسانها ندارد و واژگانی چون نژادپرستی، ضد نژادپرستی، تبعیض

نژادی و ... نزد او معنایی ندارد.

آنتوان فیشر دریانورد خوبی است اما خلق عصبی و پرخاشگری

دارد و این مسئله او را روانه دفتر روانپزشک اصلی نیروی دریایی،

دکتر دیونپورت، می کند. او صحبت کردن را رد می کند. دیونپورت

می گوید می تواند منتظر بماند. قوانین نیروی دریایی از آنها می خواهد

تا سه جلسه درمان داشته باشند و جلسه اول وقتی شروع می شود که

آنتوان صحبت را سر می گیرد. بنابراین هفته ها می گذرد، آنتوان همان

جا در دفتر دکتر می نشیند و دکتر کارهای خود را انجام می دهد و

گاهی روزنامه مطالعه می کند. تا اینکه بالاخره مکالمه آنها آغاز

می شود: من می فهمم که تو دوست داری دعوا کنی.

این تنها راهی یه که بعضی از مردم یاد می گیرن.

ولی تو قیمت زیادی می پردازی تا به او اونا یاد بدی.

این مکالمه ادامه پیدا می کند تا اینکه فیشر به سوی مشکلات

اصلی خود برمی گردد و دیونپورت هم مسایلی را کشف می کند.

آنتوان فیشر که بر اساس داستان واقعی زندگی فیلمنامه نویس فیلم

ساخته شده است، با صحنه هایی از زندگی روزانه کارکنان نیروی

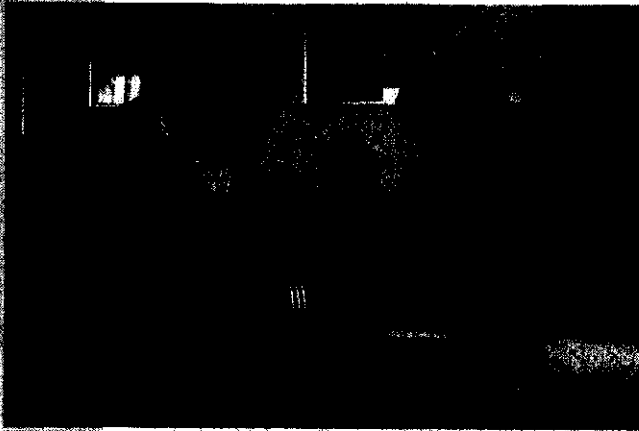
دریایی در سن دیگو شروع می شود و با صحنه هایی بسیار واقعی و

تاسف انگیز به پایان می رسد. هر دو باری که من فیلم را دیدم اشک

در چشمانم حلقه زد.

من با دیدن فیلمها به آسانی گریه نمی کنم. سالها می تواند بدون

گریه کردن من بگذرد. من متوجه شده ام که هرگاه به طور عمیق



## معرفی و تحلیل

و احساساتی تحت تاثیر قرار گرفته ام، به دلیل ناراحتی بسیار زیاد نیست. همانطور که از خوشحالی هم نیست. آنتوان فیشر رو در روی با گذشته خود دارد و صحبتی با مادری که او را ترک کرده است و همبستگی دوباره ای با خانواده خود که اینها لحظات عالی، تاسف انگیز و شادی بخش خلق می کند.

داستانی که پشت فیلم وجود دارد فوق العاده است. فیشر در

استودیوی سونی در هالیوود مأمور امنیتی بود که فیلمنامه اش مورد

توجه تهیه کنندگان قرار گرفت. دنزل واشنگتن بسیار تحت تاثیر

قرار گرفته بود و آن را برای اولین کار کارگردانی خود انتخاب کرد.

درک لوک تازه وارد، پس از ایفای نقش مرکزی و سرنوشت ساز فیلم

که از میان بازیگران بسیار زیاد و پرتجربه انتخاب شده بود، یکی از

دوستان آنتوان از آب درآمد. او این موضوع را به فیلمسازان نگفت

چون فکر می کرد ممکن است شانس او را به خطر بیناندازد. فیلم بر

اساس واقعیت بنا شده است، ولی بعضی از شخصیتها و ماجراها

دراماتیزه شده اند. این قاعده همه داستان های واقعی است. فیلم با

تصویر خواب آنتوان شروع می شود که در طول فیلم انعکاس می یابد:

آنتوان در دوران بچه گی، توسط تمام اعضای خانواده حال و گذشته

خود به میز شامی دعوت می شود. او از خواب می پرد و با واقعیتی

دیگر از زندگی سوار بر ناو هواپیمایی روبرو می شود. او سرانجام به

دیونپورت می گوید که پدرش دو ماه قبل از به دنیا آمدن او کشته

می شود و اینکه مادرش در آن زمان در زندان زنان به سر می برد و

او را ترک می کند. دوست بسیار نزدیک دوران کودکی آنتوان در

جریان دزدی کشته می شود و این ضربه روحی دیگری است که بر

او وارد می آید. او که از انجام جنایت ناتوان است، فکر می کند که آنجا

را ترک کند.

هنگامیکه جلسات هفتگی آنتوان ادامه می یابد او با دریانورد

جوان دیگری به نام شرول اسمولی آشنا می شود. او برای ایجاد

رابطه ای با شرول خجالت می کشد بنابراین برای قرار ملاقاتی از

دیونپورت می خواهد که او را راهنمایی کند. وقتی که لحظات عاشقانه

آنتوان و شرول پایان می یابد (در یک یادو صحنه)، رابطه آنها شیرین

و معصومانه است. پس از آن او به دردرس می افتد و دعوی دیگری

انجام می دهد ولی شرول متوجه می شود که قلب خوبی دارد و او را

همانگونه می پذیرد.

دیونپورت با مرد جوان بحث می کند و به او می گوید برای پایان

دادن به گرفتاری هایش به کنار آمدن با گذشته خود نیاز دارد. او باید

به اوهایو برگردد و سعی کند اعضای خانواده اش را پیدا کند. او به

فرجام نیاز دارد. فیشر ابتدا با سفارشات دکتر مخالفت می کند ولی

بالاخره با کمک شرول به سوی اوهایو پرواز می کند. و آنجاست که

آماده سازی صحنه های ابتدایی با مقابله های قدرت فوق العاده حساب

پس می دهد.

راچر اپرت



## Bruce Almighty

## بروس قدرتمند

کارگردان: تام شدیاک

نویسندگان فیلمنامه: استیو کورن، مارک اکیف و استیو ادیکرک

بر اساس داستانی از کورن و اکیف

مدیر فیلمبرداری: دین سملر

موسیقی: جان دینی

مدت زمان فیلم: ۱۵۱ دقیقه

اولین نمایش عمومی: ۲۳ مه، ۲۰۰۳

بازیگران: جیم کری (بروس نولان)، مورگان فریمن (خدا)، جنیفر انیستین (گریس کانلی)، فیلیپ بیکر هال (جک کالر)، کاترین بل (سوزان اورتگا)، لیزا آن والتر (دبی)، نورا دان (الی لومن)، استیون کارل (ایون بکستر) و سلی کرکلند (انیتامن)

**خلاصه داستان:** بروس نولان، گزارشگر شوخ طبع شبکه تلویزیونی **WKBW** است که از برنامه‌ها و مراسم شاد و خنده‌آور گزارش تهیه می‌کند و در کار خود هم موفق است. بروس مدام به دلیل بروز بعضی اتفاقات گله‌مند است و نزد خدا شکایت می‌کند. گریس کانلی، دوست بروس، در مهد کودکی کار می‌کند و آن دو با هم زندگی آرام و شادی دارند.

روزی بروس هنگام تهیه گزارشی زنده از آبشار نیاگارا، بر اثر آشفتگی اعصابش، برنامه را برهم می‌زند و این امر باعث می‌شود تا از شبکه تلویزیونی **WKBW** اخراج شود. بروس آنقدر گله و شکایت می‌کند و سر خدا غر می‌زند تا بالاخره توسط تلفنی که به او می‌شود، نزد خدا دعوت می‌گردد. خدا قدرت خارق العاده خود را به بروس منتقل می‌کند تا او از این قدرت استفاده بهینه‌ای نماید. بروس توسط قدرت خدایی‌اش، موفق می‌شود شغلش را (حتی در جایگاه بهتری) بازپس گیرد و تمام خواسته‌های خود را (که کم اهمیت و ناچیز هستند) برآورده نماید.

او پس از مدتی بر اثر سوء تفاهم، دوست خود را دلگیر می‌نماید و گریس او را ترک می‌کند. بروس از داشتن قدرت خدایی خود ناراحت است و از خدا می‌خواهد آن را پس گیرد. او پس از بازگرداندن قدرت خود، به زندگی عادی بر می‌گردد و در نتیجه تجربه‌ای که نموده است، سعی می‌کند در مقابل مشکلات و خواسته‌های خود منطقی برخورد کند.

یکی دیگر از کمدهای پر جنب و جوش جیم کری بامزه، که البته موفقیت و درخشش فیلمهای قبلی‌اش را ندارد. فیلمنامه بسیار رو و کله‌شای است و به بیننده فرصت اندیشیدن نمی‌دهد. آنقدر از خدا و مذهب و دعا و معجزه در فیلم صحبت می‌شود که شکی نیست خدایی می‌آید و اتفاق معجزه آسایی می‌افتد. فیلم حامل پیام است. بروس قدرتمند از آن دسته فیلمهایی است که در نهایت پیام اخلاقی و فوق مذهبی ابلاغ می‌کند و نتیجه روشنی ارائه می‌دهد. بیننده قرار نیست فکر کند. فیلمنامه نویسان و کارگردان، تمام راه‌ها و نظرها را خود به تنهایی اندیشیده‌اند.

جیم کری کمترین، در اینجا، کمتر به عنوان کمترین معرفی می‌شود. هرچند تمام حساسیت فیلم بر دوش او سنگینی می‌کند ولی جیم کری موفق، چهره درخشان خود را نمایش نمی‌دهد و البته این معضل نه از او، بلکه از فیلمساز فیلم سرچشمه می‌گیرد. کلوزآپها و فول شاتهایی که از جیم کری گرفته شده است در موقعیتهای خوبی نیست. جیم کری به دلیل انعطاف فوق العاده بدن و تحرک زیاد، می‌تواند در لانگ شات بدرخشد و هنر خود را نمایش دهد یا میمیک خوب صورتش می‌تواند در کلوزآپها به موقع معنی یابد. ولی کارگردان به هیچ عنوان از قابلیت‌های این بازیگر استفاده نموده است. و اما شوخی بامزه حضرت موسی (ع) که رود نیل را می‌شکافت تا قوم بنی اسرائیل را نجات دهند، فوق العاده است و البته در جامعه یهودی امریکا معنی می‌یابد.

دو ماجرای نمونه برداری شده در فیلم وجود دارد. صحنه‌ای که بروس پس از به دست آوردن قدرت، چند جوان خیابانی را که روزی از آنها تکک خورده بود، تنبیه می‌کند. ماجرای اول، بیرون آمدن میمونی از پشت کیک از جوانهاست و این تقلید روشنی از فیلم تریلر و ترسناک **صیاد رویا** است.

در آنجا موجود بیگانه از پشت انسان بیرون می‌چهد. ماجرای دوم، پخش شدن حشرات کوچک از دهان بروس است و این هم تقلید روشنی از فیلم تریلر و جنایی **دالان سبز** است. در آنجا حشرات کوچک از درون دهان جان کافی ماورایی بیرون پخش می‌شوند. شاید نویسندگان و فیلمساز آگاهانه به این قضیه پرداخته‌اند. اگر آگاهانه باشد، شتابزدگی آنها را نشان می‌دهد، چون ورود این دو ماجرا از دو فیلم تریلر به فیلم کمدهی به ضرر فیلم تمام شده است و نه تنها جالب و بامزه نیست، بلکه زنده و مضحک به نظر می‌رسد.



# مهرآفرینی و نقد

## سریع تر و خشمگین تر 2 Fast 2 Furious

**کارگردان:** جان سینکلتون  
**نویسندگان فیلمنامه:** مایکل برنت و درک هس براساس داستانی از برنت، هس و گری اسکات تامپسن  
**مدیر فیلمبرداری:** متیو اف. لئونتی  
**موسیقی:** دیوید آرنولد  
**مدت زمان فیلم:** ۱۰۷ دقیقه  
**محصول:** ۲۰۰۳ آمریکا، رنگی  
**بازیگران:** پل واکر (برایان اوکانر)، تاپیرس گیسن (رومن پیرس)، اوا مندس (مونیکا فونتس)، کل هوسر (کارتز ورون)، تون اوکی (سوکی)، کریس بریجز (بج)، جیمز کمار (کاراگاه مارکام)، توم بری (کاراگاه بلیکینز)، مت گالینی (انریکو) و روبرتو سانچس (روبرتو)

**خلاصه داستان:** برایان اوکانر سفیدپوست و رومن پیرس سیاهپوست، توسط پلیس میامی مأمور می‌شوند برای دستگیری گنگستر معروفی به نام کارتز ورون، با او وارد معامله می‌شوند. مونیکا فونتس، کارآگاهی که در باند او نفوذ کرده است، آن دو را به ورون معرفی می‌کند. برایان اوکانر، که در سابق پلیس بوده است، همراه با رومن پیرس مأموریت می‌یابند تا همراه دو نفر از افراد ورون پول کلانی را توسط دو ماشین مسابقه‌ای، به محل فرار ورون برسانند. برایان و رومن که در مسابقات اتوموبیلرانی شرکت می‌کنند و در کار خود بی‌نظیرند، به کمک دوستان خود، موفق می‌شوند ورون و آدمهایش را به دام پلیس بیندازند.

**سریع تر و خشمگین تر** دنباله سریع و خشمگین است که توسط راب کوهن در سال ۲۰۰۱ ساخته شد. دنباله‌سازی در سینمای آمریکا به سنتی جدید و پایدار تبدیل شده است و لابد پس از پنجاه سال به جمع سینمای کلاسیک اضافه خواهد شد. فیلمهای دنباله‌های امسال عبارتند از: فرشتگان چارلی: خفه کردن کامل پس از فرشتگان چارلی (۲۰۰۰)، ترمیناتور ۳: خیزش ماشینها پس از ترمیناتور (۱۹۸۴) و ترمیناتور ۲: روز داوری (۱۹۹۱). مقصد نهایی ۲ پس از مقصد نهایی (۲۰۰۰)، پسران بد ۲ پس از پسران بد (۱۹۹۵)، ماتریکس ۲ و انقلابهای ماتریکس پس از ماتریکس (۱۹۹۹)، ایکس ۲: مردان ایکس متحد می‌شوند پس از مردان ایکس (۲۰۰۰)، قانونا بلوند ۲: فرمز، سفید، بلوند پس از قانونا بلوند (۲۰۰۱) و ...

یکی از دلایل سریال‌سازی در سینما، استقبال خوب عموم از فیلمهای مورد نظر است و دلیل دیگرش پیگیری مداوم فیلمها توسط تماشاگران. آنها (تماشاگران سینمای آمریکا) بیشتر فیلمهای اکران‌شده سینماها را می‌بینند و دیدن دنباله‌ها لذت عجیبی برایشان ایجاد

می‌کند. برای تماشاگران ایرانی که چند ماه یکبار پایشان به سالنهای سینما کشیده می‌شود، دنباله‌سازی هم بی‌معنی است. و اما از دیدگاه سینمایی سریال‌سازی، ویژه تلویزیون و صفحه کوچک و خلایق مجنود است.

خلایق در فیلمهای دنباله‌دار کمتر جلوه می‌کند و بخش اعظم آن خلایق در قسمت اول این دنباله‌ها دیده می‌شود. بعضی از شخصیتها تغییر می‌یابند و داستان جدیدی با همان فضا گفته می‌شود. این دنباله‌ها با ساختار سریالهای تلویزیونی تولید می‌شوند. فیلمنامه هر چند خوب، با اتفاقی شروع و به اتفاقی ختم می‌شود و در نهایت شخصیتها دوباره به نقطه اول خود بر می‌گردند و بقیه آدمهای قصه وسط داستان رها می‌شوند.

شخصیتهای اصلی در انتها به جایی می‌رسند که می‌توانند داستان دیگری را در همان قالب اجرا کنند. این یعنی سریال. سریع تر و خشمگین تر نمونه بسیار روشن این دنباله‌سازی هاست. دو جوان ماجراجو، در انتهای فیلم و با تمام شدن داستان، به جایگاه اول خود بر می‌گردند و انگار نه انگار اتفاقاتی روی داده است. آنها می‌توانند مثلاً با گروه پلیسی دیگر، برای دستگیری خلافتکاری دیگر همکاری کنند و مسلماً موفق هم می‌شوند.

حتی صحنه‌های اکشن هم برای کادر تلویزیون در نظر گرفته شده است. بیشتر از کلوزآپ استفاده می‌شود و بیننده نمی‌تواند سرعت خودروها را حس کند. خودروها به ندرت در لانگ شات و فول شات دیده می‌شوند و آنقدر اجرای ضعیفی دارند که به نظر نمی‌رسد کارگردانی آشنا به مقوله سینما، آن را ساخته باشد. پرده بزرگ سینما می‌تواند در نمایش صحنه‌های تعقیب و گریز خودروها دیدنی و لذت‌بخش باشد، اگر کارگردانی قدرتمند و سینماشناس پشت دوربین فیلمبرداری حضور یابد.

محتوای فیلم آنقدر آمریکایی است که نزد بینندگان غیرآمریکایی نمی‌تواند موفق باشد. سریع تر و خشمگین تر ملتمه تمام آن چیزهایی است که در دل جوانان آمریکایی وجود دارد و روپای آمریکا نام دارد: سرعت، هیجان، شوک، ماجراجویی، خلافتکاری، دختران اتوموبیلران، پوچ و تو خالی بودن، موسیقی رپ و راک و هاردکور و ... پوستهای رنگین، نژادها و ملیتهای بیگانه، دختران زیبای خوش‌تیپ خوش پوش، پلیسهای خشن، گنگسترهای اقلیت (اقلیت قومی) و ... درهم آمیختگی دو ژانر گنگستری و اکشن با بی‌سلیسگی انجام گرفته است. نیمه اول فیلم، ژانر اکشن است و نیمه دوم، ژانر گنگستری. و این دو ژانر آنقدر ناجور به هم وصل شده‌اند که بیننده آشنا به هر دو ژانر را سردرگم می‌کنند. (فیلم نمونه‌ای دیگری وجود دارد که دو ژانر موزیکال و جنایی را آنقدر خوب با هم اجرا می‌کند که می‌تواند در هر دو ژانر فیلم درجه اولی محسوب شود: شیگاو (۲۰۰۲).